

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم  
اجمعين.

**یکشنبه ۹۵/۷/۴ (جلسه ۱۲۱)**

کلام در این بود که عرض کردیم اصل ظهور ماده ی امر در وجوب مما لا ریب فيه است انما الکلام  
در توجیه فنی آن است که آیا دلالت ماده ی امر بر وجوب بالوضع است کما قال به صاحب الکفایة؟  
یا به حکم عقل است کما این که مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای نائینی و مرحوم آقای ایروانی  
فرمودند؟ و یا بالاطلاق و مقدمات حکمت است که مرحوم آقا ضیاء و جماعتی دیگر به آن ملتزم  
شده اند؟

کلام در مسلک ثانی بود که مرحوم آقای خوئی فرمود دلالت ماده ی امر بر وجوب به حکم عقل  
است. ایشان دو دعوا داشت. یکی این که دلالتش بالوضع نیست و بالاطلاق هم نیست. دعوی دوم  
این که دلالتش به حکم عقل است. اما این که بالوضع نیست فرمود چون ماده ی امر وضع برای  
وجوب نشده، حقیقت ماده ی امر، مدلولش و معنایش اعتبار فعل بر ذمه ی عبد است و ابرازش.  
امر تکم بالصلوة یعنی من اعتبار کردم صلوة را بر ذمه ی عبد و ابراز کردم. وجوب درش نیست. اما  
بالاطلاق نیست چون بالاطلاق دو مقدمه داشت یکی این که بگوییم ماده ی امر برای جامع طلب  
وضع شده و این طلب دو قسم است یکی طلب وجوبی و یکی طلب استحبابی، اگر مولی مقصودش  
طلب وجوبی باشد مجرد عدم بیان و نفس ماده ی امر کافی است ولی اگر مرادش طلب استحبابی  
باشد باید طلب و ماده ی امر را که می آورد یک قید زائدی و قرینه ای و مؤونه ی زائده ای برای  
استحباب ذکر کند.

این خلاصه ی کلام ایشان در دعوی اولی بود.

خلاصه ی عرض ما به این جا رسید که جناب آقای خوئی! شما اصلا مشکل را حل نفرمودید و این فرمایشاتی که فرمودید جسارت نباشد خروج از محل بحث است. این مقدماتی که حضرت عالی برای نفی فرمایش آخوند، این در واقع ربطی به بحث ندارد.

آنی که مهم است این است که شما باید وجوب را معنا کنید. اگر یک کسی بگوید وجوب، یعنی اعتبار فعل به ذمه ی عبد و ابرازش به داعی بعث که جواز ترک ندارد، اگر کسی وجوب را این طور معنا کند، چه جوابی دارید؟ شما می فرمایید اصلا ماده ی امر وجوب نیست. ماده ی امر عبارت است معنایش از اعتبار فعل بر ذمه ی عبد و ابرازش. خوب اعتبار فعل بر ذمه ی عبد و ابرازش همین وجوب است. شما چرا وجوب را معنا نکردید؟ نه تنها ایشان بلکه تمام کسانی که متعرض مبنای آقای خوئی شده اند تا آنجا که در ذهن من هست، این را ذکر نکرده که وجوب چیست؟ اگر کسی بگوید که وجوب عبارت است از طلب شدید و اکید که وصفش این است که لا یرخص فی ترکه، اگر این باشد ممکن است کسی بگوید که آقای خوئی جواب داده چون ایشان فرموده معنای ماده ی امر طلب نیست. اما اگر کسی بگوید وجوب یعنی همین که اعتبار فعل بر ذمه ی عبد و ابرازش به داعی وجوب، همین وجوب است، شما جواب ندادید.

سوال: وجوب یک معنای ارتکازی دارد.

جواب: سوال همین است که وجوب یعنی چه ؟ آن وقت شما می گوید که وجوب یک معنای ارتکازی دارد. بحث در این است که آن معنای ارتکازی چیست؟ آخوند ره می فرماید ماده ی امر وضع برای وجوب شده. خوب آقای خوئی شما می فرمایید نه! خوب وجوب چیست که نه! آن امر

ارتکازی چیست؟ من اشکال به ایشان ندارم. ایشان آنطور که در کتاب است و مرحوم استاد توضیح می دادند، محل بحث در فرمایش ایشان گم شده.

مضافا به این ایراداتی به مرحوم آقای خوئی گرفته اند. اشکالاتی نقضی و حلی، به ایشان در تقریرات آقای صدر نوشته است. نقضها در کلمات آقای صدر دو تا ذکر شده و دو تا هم دیگران ذکر کرده اند.

نقض اولی که آقای صدر به مرحوم آقای خوئی کرده این است که شما می فرمایید وجوب به حکم عقل است. عقل وقتی حکم می کند که طلب مولی صادر شود و ترخیص در ترک از شارع نیاید. وجوب چیزی غیر از لابدیت عقلیه و حکم عقل به خروج از عهده ی آنچه مولی به ذمه گذاشته نیست. موضوع این حکم عقل عبارت است از صدور این طلب بعلاوه ی عدم صدور ترخیص در ترک. اگر در جایی مولی بفرماید اکرم الفقیه، در خطاب دیگر وارد شود لا بأس به ترک اکرام العلما، یک عام ترخیصی و یک خاصی به صیغه ی امر وارد شده. خود مرحوم آقای خوئی و همه ی فقها می فرمایند لا بأس بترک اکرام العلما تخصیص می خورد و مجتهد در رساله می نویسد، اکرام فقیه واجب است و سائر علما وجوبی ندارد. طبق فرمایش شما در اینجا باید مجتهد در رساله بنویسد یستحب اکرام الفقیه نه یجب اکرام الفقیه چون طلب صادر شده (اکرم الفقیه) و ترخیص در ترک هم داریم (لا بأس بترک اکرام العلما). کسی بگوید نه! این ترخیص در ترک تخصیص می خورد و تخصیص نیست. جائی ترخیص در ترک معنا دارد که در جمع عرفی، تخصیص نباشد. آن طلب مقدم نشود. اما اگر در یک جائی در جمع عرفی، طلب مقدم شد، اینجا ترخیص معنا ندارد. ایشان جواب می دهد که این تحکم واضح. یک ادعا است. چون اگر ما بگوییم ماده ی امر یا صیغه ی امر ظهور در وجوب دارد بالدلالة الوضعية یک اکرم الفقیه آمد و یک لا بأس بترک اکرام العلما آمد، اینها با هم جمع می شوند چون عرف یک تعارض بدوی احساس می کند. چون نمی شود اکرام هیچ عالمی وجوب نداشته باشد و از این طرف فقیه، اکرامش واجب باشد. این که نمی شود. به خاطر این تعارض

بدوی جمع می کنیم. اما اگر شما گفتید وجوب به حکم عقل است و چیزی غیر از الزام عقل به اتیان مأمور به نیست، اصلاً تنافی ای ولو بدوا وجود ندارد تا عرف اینها را با هم جمع کند چون حکم عقل معلق است. اذا صدر الطلب من المولى، ولم يصدر الترخيص فى الترك، يحكم العقل بلزوم الاتيان. خوب این ترخیص که می آید وارد می شود و موضوع حکم عقل را از بین می برد. جمع معنا ندارد چون تنافی ای وجود ندارد. لذا قیاس بکنید آنجائی که وجوب مدلول لفظ است با آن جائی که وجوب، مدلول به حکم عقل است، قیاس مع الفارق است. کسی بگوید در جائی عقل حکم می کند که قابل جمع نباشد و آن ترخیص، تخصیص نخورد در واقع ادعاست. این نقض اول.

این کلام آقای صدر، خودش یک تحکم است و ایشان در واقع مدعا را برعکس کرده و تحویل آقای خوئی داده. چرا؟ چون اگر آقای خوئی این ادعا را کند که عقل هر جا که طلب از مولی صادر شود و ترخیصی در ترک نرسد به این معنا که ترخیص طوری نباشد که عرفاً ترخیص برای آن طلب به حساب بیاید، عقل حکم به وجوب می کند. اگر جناب آقای خوئی ره موضوع حکم عقل را این بگیرد، شما چه نقضی دارید؟ نمی گوئیم جمع عرفی تا شما بگویید جمع عرفی، منشأش تنافی بدوی است. نه! آقای صدر اگر شارع بفرماید امرتکم بالصلوة بعد بفرماید لا باس بترك الزکوة، شما بگویید نماز واجب نیست چون فرموده لا باس بترك الزکوة! می گوید فرموده لا باس بترك الزکوة، باید بفرماید لا باس بترك الصلوة. آقای صدر اگر شما می خواهید نقض کنید این نکته را باید بررسی کنید. این نکته را باید توضیح دهید که موضوع حکم عقل که مرکب از دو جزء است آن دو جزئش چیست؟ یک جزئش این است که طلب از مولی صادر شود و جزء دوم دیگر چیست؟ ترخیص نرسد چیست؟ اگر کسی بگوید مقصود ما از این که ترخیص نرسد یعنی ترخیص بالخصوص نرسد و بالعموم به درد نمی خورد. شما باید این را درست کنید. خوب آقای خوئی می فرماید ما هم این را قبول نداریم. موضوع این حکم عقل چیست؟ شما باید این را اول از آقای خوئی بگیرید که طلب برسد و ترخیصی

چه بالخصوص و چه بالعموم وارد نشود، بعد اشکال کنید. بنابراین مهم این است که موضوع حکم عقل چیست.

نقض دوم که ایشان به آقای خوئی کرده این است که اگر مولی در جائی فرمود اکرم العلماء، این که شما می فرمایید ترخیص در ترک نرسد، مقصودتان ترخیص متصل است یا اعم از متصل از منفصل؟ اگر بفرمایید که مقصود من عدم ورود ترخیص متصل است، جواب می دهد اگر خطابی آمد اکرم العلماء و بعد از چند سال از لسان مولی صادر شد، لا باس بترک اکرام العلماء، می شود تنافی حکم عقل و حکم شرع. شما فرمودید حکم عقل می گوید هر جا طلب کند مولی و ترخیص متصل ندارد، حکم به لزوم می کنیم، از طرفی عقل حکم به لزوم می کند و از آن طرف شارع می گوید لازم نیست. تنافی دارند. مضافا به این تنافی نه آقای خوئی و نه دیگری نمی گوید اگر طلبی از مولی صادر شد و بعد ترخیص منفصلی آمد، باز حکم به وجوب می کنیم.

اگر بگویید ترخیص اعم است از متصل از منفصل و باید اصلا ترخیصی نرسد: اگر مولی فرمود جئنی بماء، ولی عبد امتثال نمی کند چون می گوید باید ترخیص ولو منفصل نداشته باشد، شاید شما چند سال دیگر ترخیص دهید.

ممکن است بگویید ما این عدم ترخیص منفصل را احراز می کنیم به استصحاب. خوب این استصحاب فائده ای ندارد چون اولاً عقلاً که استصحاب ندارند لذا اگر یک مولای عرفی به عبدش امر کرد، عبد می ایستد چون شاید ترخیص وارد شود؟! اما شرع هم فائده ای ندارد چون حکم عقل به لزوم امتثال اثر عقلی است و مثبتات استصحاب که حجت نیست. لذا این در ما نحن فیه به درد نمی خورد. پس اگر بگویید اعم، حکم به وجوب درست نمی شود.

اگر بگویید نه! موضوع حکم عقل به لزوم امتثال عبارت است از صدور طلب و عدم احراز الترخیص نه عدم صدور الترخیص واقعا: در این صورت چاه را پر کرده اید چون متصل که نیامده و منفصل هم که احراز نشده لذا حکم به وجوب می کند ولی این یک مشکلی دارد و آن این است که مثلا مرحوم آیت الله العظمی سید احمد خوانساری بفرماید اینجا واقعا وجوب هست و مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی بفرماید وجوب نیست واقعا. خوب اشتراک احکام بین عالم و جاهل چه شد؟ احکام واقعیه مشترک هستند بین عالم و جاهل و اگر وجوب هست بر همه هست و اگر نیست بر همه نیست. بحث در منجزیت که نیست که بگویید این وجوب واقعی بر مرحوم آسید احمد خوانساری منجز است ولی بر مرحوم آقای گلپایگانی منجز نیست. بحث در سر حکم واقعی است. ضرورت اشتراک احکام بین العالم و الجاهل این احتمال سوم را هم ابطال می کند.

آقای صدر این اشکال شما به آقای خوئی وارد نیست چون تارتا می گوئیم موضوع حکم عقل عبارت است از صدور طلب و عدم احراز ترخیص، بنابراین مسلک ضرورت اشتراک احکام بین العالم و الجاهل یعنی چه؟ آنی که فرمودند احکام مشترک است یعنی احکام شرعی نه احکام عقلی. وجوب که چیزی نیست شرعا. شارع دو چیز بیشتر ندارد یک طلب است و یک ترخیص است. چیزی به اسم وجوب ندارد. و ذیل فرمایش آقای خوئی همین است که عدم احراز ترخیص من الداخل او الخارج، تصریح دارد. این یک احتمال در فرمایش ایشان است که ذیل کلامش تصریح دارد.

یک احتمال هم این است که بگوییم عقل، موضوعش مرکب است از صدور طلب من المولی و عدم ترخیص واقعا یعنی هر جائی که از مولی طلبی صادر شود و ترخیصی فی علم الله نباشد، اینجا عقل حکم به وجوب می کند. بنابر این مسلک که اشاره مائی می کنیم آقای خوئی همین مسلک را انتخاب می کند اگر چه ظاهر عبارتش تصریح به خلاف دارد ولی قاعدتا این مسلک را باید بفرماید، طبق این مسلک شما اشکال کردید که طرف باید بایستد تا مولی ببیند ترخیصی صادر می شود یا نه. نه! این را

هم آقای خوئی جواب می دهد می فرماید (در دلشان) که آقای صدر ما در حکم عقل یک وجوب واقعی قائل می شویم و یک وجوب ظاهری. یعنی وجوب واقعی حکم عقل، به عدم ترخیص واقعا است و لکن همین عقل یک حکم ظاهری طریقی دارد آن حکم ظاهری طریقی چیست؟ این است که اگر از مولی طلب برسد تا مادامی که عبد ترخیص بر ترک را احراز نکرده اگر آن وجوب واقعی که میگویم یعنی فی علم الله ترخیص نباشد، تو معذور نیستی و منجز بر تو است. گاهی عقل احکامی دارد و یک طریقی به احکامش. اینجا ما ملتزم می شویم که عقل یک حکمی دارد و یک طریقی به حکمش دارد. طریقی به حکمش را من تعبیر کردم به حکم ظاهری یعنی آن حکم واقعی بر تو منجز است. اگر آقای خوئی این طور بفرماید شما چه اشکالی می خواهید کنید؟ می خواهید بگویید طرف منتظر می ماند؟ نه منتظر نمی ماند. اشتراک در احکام بین عالم و جاهل است؟ بله اشتراک در احکام بین عالم و جاهل هم هست چون آن ترخیص اگر فی علم الله صادر نشده آن وجوب برای همه هست اگر هم صادر نشده برای هیچکدام نیست. شما باید اینها را در کلام آقای خوئی بررسی کنید و آنها که شما فرمودید اصلا ربطی به مقام ندارد.

سوال: آقای خوئی می گوید برای تأمین مؤمن برای عقاب مولی، این همان وجوب ظاهری هست که شما می فرمایید و نتیجه اش همان بحث ....

جواب: مثلا خود آقای خوئی اگر یک جائی اکرم العلماء وارد شود بعد لا تکرّم الفساق من العلماء وارد شود، آقای خوئی می فرماید تا الآن واجب بوده از این به بعد واجب نیست؟! این را ندارد. پس اگر این طور باشد در بحث اجزاء، اجزاء به مسلک آقای خوئی خیلی جاها علی القاعده می شود و حال آن که ایشان فرموده هیچ جا علی القاعده نیست. در بحث تجری، اصلا تجری نداریم چون یکی از مصادیق تجری به نظر آقای خوئی این است که شارع فرموده اغتسل للجمعه و الجنابة خوب این ظاهرش در وجوب است، ترک کرده غسل جمعه را بعد بر خورد کرد به لا بأس بترك الجمعه، باید

بگوییم این تجری نیست و حال آنکه این قطعاً تجری است و آقای خوئی هم می فرماید تجری است. این که آقای خوئی چه می فرماید باید به اهلش واگذار کنید.

این کلام آقای خوئی است و لذا این نقض دوم به ایشان وارد نیست.

نقض سوم که در بعضی از کلمات هست: مگر یکی از شبهات وجوبیه اجمال نص نیست؟ اجمال نص چیست؟ یعنی یک نصی آمده، این کلمه مجمل است نمی دانم وجوب است یا استحباب؟ حرمت است یا کراهت؟ طبق مسلک شما نباید برائت جاری کنیم چون اصل طلب احراز شد و ترخیص احراز نشد. اتفاقاً این مطلب را خود آقای خوئی در یک جائی فرموده که این لفظ لا تکرهوا اشکال کردند که کراهت در لغت به معنای کراهت اصطلاحی نیست، به معنای حرمت است، بعد اشکال کردند که نه کراهت در لغت جامع بین حرمت و کراهت است. فرموده این اشکال ندارد همین قدر که کراهت در لغت، جامع بین کراهت و حرمت شد، آنجا ما حکم به حرمت باید بکنیم چون اصل زجر مولی محرز است و ترخیص در فعل هم ثابت نشده اگر چه که خود مرحوم آقای خوئی در کلمه ی لا ینبغی عکس همین را فرموده. عین همین شبهه در لا ینبغی یا ینبغی هم هست که از آن وجوب فهمیده می شود یا استحباب؟ فرموده بغی به معنای جامع در لغت است و در عبارات فقها به معنای استحباب است و شبهه ی وجوبیه است رفع ما لا یعلمون جاری می شود. لذا این اشکالی که در بعضی از کلمات هست خود آقای خوئی در بعضی از فرمایشاتش پذیرفته و در بعضی جاها خلافتش را فرموده.

ولی به عقل قاصر ما این نقض هم وارد نیست ان شاء الله فردا.